

ORIGINAL ARTICLE

The Place of "Unconditioned Existence" in Mulla Sadra's Philosophy (with Emphasis on the Three Levels of Existence)

Javad Azimi Dastgerdi¹, Ali Arshad Riahi^{2*}

¹ Ph.D. Student, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Knowledges of Ahl al-Bayt, University of Isfahan, Isfahan. Iran.

² Prof. Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Knowledges of Ahl al-Bayt, University of Isfahan, Isfahan. Iran.

Correspondence

Ali Arshad Riahi

Email: arshad@ltr.ui.ac.ir

How to cite

Azimi Dastgerdi, J. & Arshad Riahi, A. (2024). The Place of "Unconditioned Existence" in Mulla Sadra's Philosophy (with Emphasis on the Three Levels of Existence). SADRĀ'I WISDOM, 13(2), 127-139.

A B S T R A C T

The truth of existence" in transcendent wisdom is a title that Mulla Sadra relies on in important philosophical issues. He proposes specific rules such as primacy, unity, and gradation specifically for this title. On the other hand, he only enumerates three types of existence: the existence of the Necessary Being (wajib al-wujud), absolute existence (wujud mutlaq), and constrained existence (wujud muqayyad). The relationship between that truth and these three types is very important in understanding Mulla Sadra's philosophical system precisely. In this article, using the content analysis method, the focus is on understanding this relationship. Based on this, the discussion of the considerations (i'tibarāt) of existence, especially the consideration of "unconditionality" (lā bi-shart), is raised. Using the characteristics that Mulla Sadra expresses for the three types of existence and also examining the necessities that each consideration of existence entails, it has been concluded that in Mulla Sadra's philosophy, the truth of existence, which has a divisive rule for these three, has the consideration of unconditionality. This consideration is not related to the existence of God but only to the expanded existence (wujud munbasit) with unconditional characteristics. According to Mulla Sadra's evidence and statements, this unconditioned existence is the same as absolute existence in the subject of theology (ilāhiyyāt), in whose mirror the knowledge of God is possible.

KEY WORDS

existence, unconditioned, Mulla Sadra, negatively-conditioned, absolute.



نشریه علمی

دو فصلنامه حکمت صدرايي

«مقاله پژوهشی»

جایگاه «وجود لابشرط» در فلسفه ملاصدرا (با تأکید بر مراتب سه گانه وجود)

جواد عظیمی دستگردی^۱، علی ارشد ریاحی^{۲*}

چکیده

از طرفی «حقیقت وجود» در حکمت متعالیه عنوانی است که ملاصدرا در مسائل مهم فلسفی بر آن تکیه دارد و احکام ویژه‌ای مانند اصالت، وحدت و تشکیک را خصوص این عنوان مطرح می‌کند و از طرف دیگر وی فقط سه قسم وجود را برمی‌شمارد: وجود واجب، وجود مطلق و وجود مقید. رابطه آن حقیقت با این سه قسم اهمیت زیادی در فهم دقیق نظام فلسفی ملاصدرا دارد. در این مقاله با روش تحلیل محتوا، بر شناخت این رابطه تمرکز بیشتری شده است و بر همین اساس پای بحث از اعتبارات وجود خصوصاً اعتبار «لابشرط» به میان می‌آید. با استفاده از خصوصیات که ملاصدرا برای سه قسم از وجود بیان می‌کند و همچنین با بررسی لوازمی که هر یک از اعتبارات وجود به دنبال دارد، این نتیجه حاصل شده است که در فلسفه ملاصدرا حقیقت وجود که حکم مقسم برای این سه را دارد، اعتبار لابشرطیت داشته و این اعتبار، مربوط به وجود حق تعالی نیست، بلکه تنها وجود منبسط دارای خصوصیات لابشرطیت است. براساس شواهد و تصریحات ملاصدرا این وجود لابشرط همان وجود مطلق در موضوع علم الهی است که شناخت خدا در آینه او امکان‌پذیر است.

واژه‌های کلیدی

وجود، لابشرط، ملاصدرا، بشرط لا، وجود مطلق.

^۱ دانشجوی دکترا، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
^۲ استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران..

نویسنده مسئول:

علی ارشد ریاحی

رایانامه: arshad@ltr.ui.ac.ir

استناد به این مقاله:

عظیمی دستگردی، جواد و ارشد ریاحی، علی (۱۴۰۳). جایگاه «وجود لابشرط» در فلسفه ملاصدرا (با تأکید بر مراتب سه‌گانه وجود). دو فصلنامه علمی حکمت صدرايي، ۱۳(۲)، ۱۲۷-۱۳۹.

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. © ۱۴۰۳. ناشر این مقاله، دانشگاه پیام نور است.

این مقاله تحت گواهی زیر منتشر شده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.

Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>)



<https://pms.journals.pnu.ac.ir/>

مقدمه

ملاصدرا در بحث «اصالت وجود» که به‌عنوان یک مسئله فلسفی مطرح نموده است، اثبات می‌کند که مفهوم عامّ بدیهی وجود که از واقعیات خارجی انتزاع می‌شود، حکایت از حقیقتی دارد (غیر از ماهیات) که اصیل است و تمام واقعیت را تشکیل می‌دهد. او غالباً از این حقیقت با عبارت «حقیقت وجود» یاد می‌نماید، اگرچه به اعتبارات مختلف، از تعبیرهای دیگری نیز استفاده می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ص ۳۳۷).

واژه «حقیقت وجود» مشترک لفظی است بین خدا و محکی مفهوم وجود (ملاصدرا، ۱۳۸۹، صص ۳۳۹-۳۳۸؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۹۲؛ واحد العین، ۱۳۸۱، ص ۲۷۵). این امر باعث شده است که درک مقصود وی از مصداق حقیقی این حقیقت با مشکل روبرو شود و تفاسیر مختلفی را موجب گردد، زیرا او بر این مطلب تصریح دارد که واجب‌الوجود یکی از افراد این حقیقت و بالاترین مرتبه است که کمال همه مراتب را داراست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۹۲). این حقیقت که بر تمامی مراتب احاطه دارد، واجب خوانده می‌شود و از این‌رو لازم است که خودش حقیقتی و رای مراتب داشته باشد؛ به بیان دیگر، صدرا مباحث متعدد و متنوعی را که برخی از آن‌ها (مثل تشکیک وجود) از ابداعات وی در فلسفه است، درباره «حقیقت وجود» مطرح می‌کند و به دنبال آن، خصوصیات و لوازم آن را نیز متذکر می‌شود، اما آنچه موجب اختلافات و تفاسیر متعددی از کلام وی می‌شود، این مطلب است که وی برای این حقیقت، چه اعتباری از اعتبارات وجود را اختصاص می‌دهد. آیا مصداق و فردی مشخص برای آن قائل است و یا تنها مفهومی است که دلالت بر حقایق خارجی می‌کند؟

به عنوان پیشینه تحقیق، ذکر این مطلب مفید به نظر می‌رسد که محققینی در زمینه «حقیقت وجود» و نحوه اعتبار آن در حکمت متعالیه سخن گفته‌اند که اولاً با تطبیق دادن با کلام عرفا، حقیقت وجود را عیناً همان وجود لایشرطی که برای واجب‌الوجود است، معرفی کرده‌اند و ثانیاً «لابشرط» را به دو نحو اعتبار کرده و حقیقت وجود را لایشرط مقسمی در برابر لایشرط قسمی بیان می‌کنند (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۵۱؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۱، صص ۷۲-۵۵؛ شریفی، ۱۳۹۷، صص ۷۷-۷۴). اما در این مقاله بررسی خواهد شد که اولاً، در حکمت متعالیه ملاصدرا، این نظریه نقد می‌شود؛ ثانیاً، دو قسم کردن لایشرط در آثار ملاصدرا دیده نمی‌شود و ثالثاً، وجود لایشرط در فلسفه ملاصدرا مصداقی غیر از وجود حق تعالی دارد که می‌توان با استفاده از شواهد، به‌عنوان موضوع فلسفه مطرح کرد. برای بررسی این امور، بحث از «حقیقت وجود» و مراتب سه‌گانه

آن شروع می‌شود، نه از اعتبارات وجود، زیرا اولاً، ملاصدرا در مواردی که از اعتبارات وجود سخن می‌گوید، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، از این مراتب بحث می‌کند. ثانیاً، این مراتب از اعتباراتی به‌دست می‌آید که در یک حقیقت واحد به نام «حقیقت وجود» صورت می‌گیرد. ثالثاً، شناخت این اقسام (مراتب) سه‌گانه، مقدمه‌ای است برای شناخت مَقَسَم (حقیقت وجود) که در فلسفه ملاصدرا همان وجود لایشرط است.

۱- مراتب سه‌گانه حقیقت وجود به‌عنوان اقسام آن

ملاصدرا بیش از استفاده از هرگونه تعبیری در خصوص اعتبارات وجود، از تقسیم آن به مراتب سه‌گانه صحبت می‌کند. او در کتب مختلف خود از این سه مرتبه بحث می‌کند و احکامی را بر آن‌ها مترتب می‌سازد. در الشواهد الربوبیه، آمده است: «به تحقیق در برخی از کتاب‌هایمان بیان کردیم که برای وجود مراتبی است: اولین آن‌ها، وجودی است که به غیر خودش تعلق نگرفته و مقید به قیدی نیز نشده است که این مرتبه سزاوار است مبدأ برای همه موجودات باشد. دومین آن‌ها وجودی است که متعلق به غیر است که عبارت است از عقول، نفوس، طبایع، مواد و یا اجسام. سومین مرتبه، وجود منبسط است که شمول و انبساطش به نحو عمومیتی که در کلیات طبیعی است، نیست و جزئیتش نیز به نحو جزئیت اشخاصی که مندرج تحت طبیعت‌های نوعی یا جنسی است، نیست، بلکه به نحوی است که فقط عارفان به آن علم دارند و آن را «نفس رحمانی» می‌نامند و او اولین صادر از اولین علت است؛ اصل عالم و حیات آن و نوری است که در همه آسمان‌ها و زمین به حسب خودشان سریان دارد. این مرتبه، وجود اثباتی انتزاعی که مانند مفهومات کلی است، نیست، بلکه برای این وجود انتزاعی، وجود خاصی است که به‌واسطه آن، در ذهن مقید می‌شود. به این مراتب، بعضی از عرفا این‌گونه اشاره می‌کنند: وجود حق، الله است و وجود مطلق، فعل او و وجود مقید، اثرش.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۲۷؛ ۱۳۹۰، صص ۱۸۹-۱۸۸؛ ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۳۷۸).

با توجه به اهمیت بحث از مراتب سه‌گانه وجود و تأثیر آن در فهم مسائل اساسی فلسفه ملاصدرا، این نحوه از تقسیم وجود را محور بحث قرار داده و با تحلیل آن، به تبیین جایگاه وجود لایشرط در حکمت متعالیه پرداخته می‌شود.

در مورد تعبیر «اقسام» برای این مراتب سه‌گانه، توجه به این نکته کافی است که با یک نظر اجمالی ظاهر می‌شود که هیچ وجودی یافت نمی‌شود، مگر اینکه متعلق به یکی از این مراتب باشد. از این‌رو می‌توان این‌گونه تعبیر نمود: حقیقت وجود به این

۱۳۹۰، ص ۱۳۵)؛ پس در این صورت حقیقت وجود تقسیم‌پذیر نیست، همان‌طور که ملاصدرا در خصوص «علم» می‌نویسد: «علم از نظر ما، نفس وجود غیرمادی است و وجود فی‌نفسه، طبیعت کلی جنسی یا نوعی نیست تا بتوان آن را با فصول به انواع؛ یا با مشخصات به اشخاص و یا با قیود به اصناف تقسیم کرد»^۱ (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۸۲). در مورد تقسیم کل به اجزایش نیز چون واجب‌الوجود یکی از اقسام است، امکان اینکه تقسیم کل به جزء باشد، منتفی می‌شود، زیرا محال است واجب، جزء چیزی قرار گیرد (واحدالعین، ۱۳۸۱، ص ۲۴۷).

۱-۳- چگونگی تقسیم وجود با توجه به عدم تقسیم‌پذیری آن

با توجه به آنچه بیان شد، حقیقت وجود را نمی‌توان تقسیم نمود، با این حال تقسیمات مختلفی در فلسفه و عرفان برای وجود به چشم می‌خورد که از جمله آن‌ها تقسیم آن به وجود حق، وجود منبسط و وجود متعلق به غیر (مقید) است که بیان گردید. برای توجیه چنین تقسیماتی گفته می‌شود: وجود را به اعتبار آنچه با آن‌ها متحد می‌شود و آن‌ها به واسطه این وجود، موجود می‌شوند، می‌توان تقسیم نمود (واحدالعین، ۱۳۸۱، ص ۲۴۷). ملاصدرا در خصوص علم که آن را نفس وجود می‌داند، می‌نویسد: تقسیم علم در حقیقت تقسیم معلوم است و چون علم با معلوم متحد است، همانند اتحاد وجود با ماهیت، چنین تقسیمی را به اعتبار این اتحاد می‌توان برای علم بیان کرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۸۲). بنابراین، وجود به اعتبار اتحادی که با موجودات دارد، قابل تقسیم است. صدرا تصریح می‌کند: «وقتی بحث از تقسیم وجود باشد، مقصود تقسیم موجود است، زیرا همه تقسیمات وجود، اموری است که در آن، ماهیات به حسب وجود تقسیم می‌شوند» (ملاصدرا، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۷).

در این تقسیمات به چند نکته باید توجه شود: اولاً منظور از ماهیت، به قرینه برخی عبارات ملاصدرا، ماهیت مقابل وجود (مایقال فی جواب ما هو) است (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵) اما می‌توان ماهیت به معنای «ما به الشیء هو هو» نیز اراده کرد، زیرا باید در مورد واجب‌الوجود نیز صادق باشد. در این صورت، هویات موجودات به حسب وجودشان تقسیم می‌شوند؛ ثانیاً این نوع تقسیمات برای موجود که به اعتبار اتحاد وجود با ماهیات است از نوع تقسیم کلی به جزئیاتش است (واحدالعین، ۱۳۸۱، ص ۲۴۷). ثالثاً تقسیم شدن ماهیات به حسب وجود به این معناست که ماهیات در اضافه و نسبتی که با حقیقت وجود دارند، تقسیم می‌شوند و چون این اضافه و نسبت در ماهیات متفاوت است، باعث به وجود آمدن اقسام مختلف می‌شود.

اقسام سه‌گانه تقسیم می‌شود. برخی از شارحان نیز بر اقسام بودن مراتب ثلاثه تصریح می‌نمایند (لاهیجی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶؛ آشتیانی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۸).

حال که می‌توان حکم اقسام را بر این مراتب بار کرد، مناسب است بررسی شود که اولاً، مقسم و آنچه برایش این مراتب ذکر می‌شود، چه حقیقت و اعتباری دارد؛ ثانیاً، اگر تمامی وجودات مشمول یکی از این مراتب‌اند، آیا خود مقسم نیز شامل این حکم می‌شود. آنچه به‌عنوان مقدمه برای پاسخ به چنین سؤالاتی نیاز است، روشن ساختن ابهاماتی است که در این تقسیم به چشم می‌خورد و همچنین بیان وجوه افتراق تقسیم وجود با دیگر تقسیم‌هاست که اساسی‌ترین تفاوت، حقیقی نبودن تقسیم وجود است. در ادامه، این مطالب مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از آن‌ها، اعتبارات وجود تبیین و به دنبالش، حقیقت وجود (وجود لابشرط) مصداق یابی می‌شود.

۱-۱- عدم مقسم بودن مفهوم وجود برای تقسیم وجود

وجودی که در مقسم تقسیم وجود است، نمی‌تواند مفهوم وجود باشد، زیرا اقسام سه‌گانه‌اش وجودات حقیقی و موجودات در عالم واقع‌اند. بنابراین باید گفت: مقسم حقیقت وجود است؛ علاوه بر اینکه ملاصدرا متذکر می‌شود که مفهوم وجود باید در مقابل یک حقیقت واحدی قرار گیرد و بعد از آن، این حقیقت واحد دارای مراتب و اقسامی است و اگر این‌گونه نباشد، لازم می‌آید مفهوم وجود از حقایق متباین، آن هم از حیث تباینشان انتزاع گردد که امری محال است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۵). بنابراین مقسم، حقیقت وجود است.

۱-۲- عدم قابل انقسام بودن حقیقت وجود

بعد از اثبات اینکه مقسم در این تقسیم باید حقیقت وجود باشد، نه مفهوم آن، به این واقعیت برخورد می‌شود که حقیقت وجود قابل انقسام نیست. توضیح: تقسیم بر دو گونه است: ۱) تقسیم کلی به جزئیاتش و ۲) تقسیم کل به اجزایش (واحدالعین، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶)؛ سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۶۱). تقسیم کلی به جزئیاتش به دو نحو امکان‌پذیر است: تقسیم جنس به واسطه فصول، به انواعش و تقسیم نوع به واسطه عوارض خارجی، به اصناف و یا اشخاص (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۸۲؛ ۱۴۲۹، ص ۷؛ واحدالعین، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶). وجود از نظر ملاصدرا حقیقتی است بسیط که جنس و فصل ندارد و در تحصیل و تشخیص به هیچ قید فصلی و عرضی محتاج نیست، تا بتوان آن را به انواع، اصناف و اشخاص تقسیم کرد. علاوه بر اینکه به این وجود نمی‌توان اطلاق کلی و جزئی نمود (ملاصدرا،

۱-۴- لوازم مقسم واقع شدن حقیقت وجود

وقتی گفته می‌شود تقسیم وجود اولاً به اعتبار اتحادش با موجودات و ماهیات است و ثانیاً از نوع تقسیم کلی به جزئیاتش است، باید به لوازم آن دقت نمود که از جمله آن‌ها خصوصیتی است که ملاصدرا می‌نویسد: «هر تقسیمی عبارت از ضمیمه کردن قیود مختلف به امر واحد مبهمی است تا از آن اقسام به دست آید» (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ص ۷). در اینجا او به واحد و مبهم بودن مقسم تأکید دارد. در ادامه، برای به دست آوردن خصوصیات حقیقت وجود و به جهت مصداق یابی آن، این دو خصوصیت مقسم بررسی می‌شود:

خصوصیت اول- واحد بودن مقسم: واحد بودن مقسم به این معناست که یک چیز تقسیم شود. البته این واحد باید در تمامی اقسام نیز جریان داشته باشد (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ص ۷؛ حائری، ۱۳۶۱، ص ۲۱۲)، زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید که واحد از حیث واحد بودنش کثیر باشد و این محال است.

این وحدت، هم می‌تواند یک وحدت طبیعی باشد و هم یک وحدت ساختگی و اعتباری (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ص ۸). وحدت طبیعی در اینجا یعنی طبیعی که حقیقتاً واحد باشد. این طبیعت واحد را وجود نیز دارا است. این معنا را می‌توان از تقسیماتی که ملاصدرا برای موجود و علم (که از نظر وی از سنخ وجود است) بیان می‌کند که لازمه‌اش وحدت طبیعی داشتن آن دو است، و همچنین به قرینه مقابله با وحدت اعتباری و صناعی که او بیان می‌نماید، استفاده نمود. علاوه بر این، وجود نیز طبیعی واحد در تعابیر حکما خصوصاً ملاصدرا دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۰؛ ۱۳۹۰، ص ۱۴۳) که می‌توان آن را از این حیث واحد به وحدت طبیعی خواند. در مورد اینکه از بین انواع وحدت‌ها، چه نوع وحدتی برای مقسم لازم است، ملاصدرا می‌نویسد: «وحدتی که در مقسم اعتبار می‌شود، باید از جنس وحدت اقسامش باشد؛ مثلاً، اگر اقسام وحدت جنسی داشته باشند، وحدت مقسم نیز باید جنسی باشد... و اگر اقسام اشخاص باشند، وحدت مقسم باید شخصی باشد» (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ص ۸). توضیح: برای مقسم دو گونه وحدت می‌توان اعتبار نمود: (۱) واحد بودن مقسم به اعتبار اینکه شیء مستقل و دارای حقیقتی واحد است. این وحدت در اینجا منظور نیست، زیرا در این صورت چون مقسم دارای حقیقتی مستقل اخذ می‌شود، ابهامی که یکی دیگر از شروط مقسم است و برای اتحاد مقسم با اقسام موردنیاز است، بی‌معنا خواهد شد؛ و (۲) وحدتی که مقسم به اعتبار اقسامش به خود می‌گیرد؛ یعنی چون منحصر بودن اقسام در تقسیم اهمیت ویژه‌ای دارد، باید هر قسمی را تنها یک فرد یا نوع از مقسم تشکیل دهد، تا این انحصار به دست آید. این یکی بودن هر قسمی، بنا بر نوع

تقسیم و جهت واحدی که در همه اقسام رعایت می‌شود، یا یکی بودن از حیث جنس است، یا از حیث نوع، یا شخص و... این یکی بودن را به مقسم سرایت می‌دهیم، تا این امر محقق شود و به این ترتیب وحدت در مقسم به این معناست که یک جنس یا نوع یا شخص و... تقسیم می‌شود.^۲ اگر بین این دو اعتباری که از وحدت مقسم تقریر شد، خلط گردد، باعث اشکالاتی به کلام ملاصدرا می‌شود که به نظر می‌رسد صحیح نباشد (حائری، ۱۳۷۵، ص ۱۸).

بنابر آنچه تاکنون گفته شد، در تقسیم وجود، یک هویت در اضافه و نسبت به وجود (یعنی یک موجود) تقسیم می‌شود. این موجود به منزله نوع برای اقسامش است، اما چون «نوع»، صفت برای ماهیات است و در اینجا سخن در مورد موجود و وجود است، اطلاق «نوع» نمی‌شود و به جای آن از اطلاق «سنخ واحد» استفاده می‌گردد (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۴۴۸). به این ترتیب به اشخاص و افراد آن نیز اطلاق فرد و شخص نشده و عبارت «مراتب» جایگزین آن می‌شود (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۲). پس اقسام در اینجا حکم مراتب را دارد و هر قسمی، یک مرتبه از موجود را نمایانگر است و در مقایسه با مقسم (که سنخ واحد است) وحدت سنخی دارد یعنی در سنخ واحد (حقیقت وجود) مشترک است. با این حال این سؤال باقی است که خود این مراتب چه نوع وحدتی دارند. ملاصدرا وحدت در حقیقت وجود را که برای تقسیم ضرورت دارد، وحدت از جنس وحدت در ماهیات نمی‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۱۹-۱۸)، اما وی به اینکه چه نوع وحدتی است و چه خصوصیتی دارد، تصریح نکرده است و تنها بیان می‌کند که: ۱- حقیقت وجود نفس تشخصات و هویات است و چون این‌ها عین ذاتش است، حذف کردنشان از وجود ممکن نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۱)؛ ۲- مراتب در حقیقت وجود، قابل تحلیل به اصل مشترک (طبیعت مشترک) و امر زائد نیستند، زیرا وجود هویتی بسیط دارد و در هر مرتبه ای فقط وجود است، منتهی در هر موجودی به مقتضای همان موجود ظاهر می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۲) ۳- وحدتی که همه این مراتب را جمع می‌کند، وحدت نوعی یا جنسی نیست، بلکه نوع دیگری از وحدت است که فقط انسان‌های کامل آن را می‌شناسند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۲) و ۴- وحدت در حقیقت وجود، یک وحدت ذهنی (پس عینی است) و زائد بر ذات وجود نیست (بلکه عین وجود است) (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۸). از این وحدت به «وحدت حقّه» تعبیر شده است (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۱).

با وجود اینکه این خصوصیات بیانگر هویت مقسم و اشاره به نوع وحدت حقیقت وجود است، اما ابهامات و اشکالاتی در آن هست

است، هم شمولیت مقسم برای اقسام است (یعنی این ابهام (لابشرطیت) باعث می‌شود مقسم همه اقسام را شامل شود) و هم همراه بودن و اتحاد داشتن در وجود با اقسام (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ص ۳۲). ملاصدرا درباره این شمولیت و اتحاد می‌نویسد: اینکه وجود همه اشیاء را شامل می‌شود، مانند مفهوم کلی نیست که جزئیاتش را دربر بگیرد، بلکه شمول وجود از باب انبساط و سریان بر ماهیات است؛ سرانی که تصورش درک نشده است... جایز است گفته شود: وجود از حیث ماهیات افراد مختلفی دارد و همه ماهیات با مرتبه‌ای از مراتب و درجه‌ای از درجات وجود اتحاد دارند، به غیر از موجود اول که چون صرف وجود است و تمام‌تر و شدیدتر از آن نیست، اصلاً هیچ ماهیتی برایش نیست (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵). ملاصدرا، با نظر به صرافتی که وجود واجب دارد و این صرافت در حقیقت وجود نیز معتبر است، در مورد اتحاد حقیقت وجود با مرتبه شدیدش (که همان حقیقت واجب است) از عبارت «عین» به جای «اتحاد» استفاده می‌نماید (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۴)، بنابراین اگرچه این دو در حقیقت یکی هستند و عینیت دارند، ولی می‌توان دو اعتبار از آن نمود.

تا به اینجا خصوصیات وحدت و ابهامی که در مقسم باید رعایت شود، بیان شد. حال با توجه به این خصوصیات، این سؤال مطرح می‌شود: خود این مقسم چه واقعیتی دارد که مرتبه‌ای از مراتبش، واجب‌الوجود است و آیا تحقق خارج از اقسام برای آن هست؟ در اینجا است که مفسرین کلام ملاصدرا اختلاف نموده و تقریرات مختلفی ارائه کرده‌اند. البته این اختلاف تا حدودی از عبارات مبهم و تعابیر متفاوتی است که در جاهای مختلف، ملاصدرا استفاده کرده‌اند؛ مانند برخی عباراتی که در بالا به آن اشاره شد؛^۴ به بیان دیگر، این نحوه تقسیم برای وجود، لوازمی را در ارتباط با خصوصیات مقسم و ارتباط آن با اقسام به دنبال دارد و باعث تصویری از جهان هستی می‌شود که با برخی از مبانی عرفانی و فلسفی، منافات دارد و در پی رفع آن‌ها، احتمالاتی در مسئله پدید می‌آید که موضوع نقد و بررسی واقع می‌شود. در زیر به این احتمالات اشاره می‌شود و در مباحث بعدی به تفصیل به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

احتمال اول: مقسم، مفهوم عام وجود گرفته شود. این احتمال به سبب اشتراک معنوی و تشکیک عامی وجود، دو شرط وحدت و ابهام در مقسم را داراست. علاوه بر اینکه بر تمامی موجودات نیز قابل حمل است. با اینکه در مباحث گذشته این احتمال رد شد، اما عباراتی در کلام ملاصدرا می‌توان یافت که مؤید آن است. او در تقسیم وجود به واحد و کثیر می‌نویسد: «مقسم در این تقسیم مفهوم

که این مسئله را به یک مسئله اختلافی بین حکما تبدیل کرده است. در مباحث بعدی سعی می‌شود به آن پرداخته شود.

خصوصیت دوم - مبهم بودن مقسم: ابهام در چیزی به معنای مشتبه شدن آن است (ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۵۷) و در مقابل «معین» و «مشخص» به کار می‌رود. ملاصدرا مبهم را برای یکی از اعتبارات ماهیت یعنی «ماهیت لابشرط» به کار می‌برد و می‌نویسد: «جنس و فصل زمانی که لابشرط اعتبار شوند، مبهم الوجود خواهند بود» (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۲۰۸). او بیان می‌کند: ماهیتی مانند جسم بدون هیچ شرط و قیدی (لابشرط) بلکه «من حیث هو»، امر مبهمی است که هیچ وجودی (نه در خارج و نه در ذهن) برای آن نیست و فقط با قیدی که آن را محصل کند، موجود می‌شود. هر چیزی تا زمانی که تعین پیدا نکند، موجود نمی‌شود (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۲۰۸). بنابراین چون ماهیت من حیث هی به هیچ شرط و تعینی مقید نیست و از طرفی هم، اشیاء تا زمانی که متعین و مشروط به قیدی نشوند، وجودشان در خارج امکان‌پذیر نیست، پس ماهیت لابشرط از حیث وجود مشتبه است و وجودش مشخص نیست و مبهم است و همین باعث می‌شود که قابلیت جمع شدن با تعینات و قیود مختلف را داشته باشد و بتوان آن را از حیث همین قیود تقسیم نمود. در نتیجه‌ی ابهامی که در نهاد معنای مقسم حکم‌فرماست، به نام «لابشرط مقسمی» نامیده می‌شود و مقسم با این ابهام، جز ظهور و تعین و نمود در اقسام خود هیچ‌گونه واقعیت مستقلی از این اقسام ندارد (حائری، ۱۳۷۵، صص ۱۴-۱۳).^۵

بنابراین اولاً این ابهام در مقسم از اعتبار لابشرطیت در ماهیت نشئت می‌گیرد و ثانیاً این معنای از ابهام مربوط به جایی است که مقسم، خود ماهیت باشد، نه وجود و یا موجود، زیرا موجود شدن چنین ماهیت مبهمی از حیث ابهامش محال است (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۲۱۳). ملاصدرا نوع دیگری از ابهام را مورد توجه قرار می‌دهد و آن ابهام در کلی مشکک است. او بیان می‌کند که جمیع مراتب (افراد) کلی مشکک در یک سنخ مبهم اشتراک دارند. این نوع ابهام، نهایت مبهم بودن یک شیء است که از کمال و نقص یک حقیقت واحد نشئت می‌گیرد و غیر از ابهامی است که از اختلاف در افراد به جهت ماهیاتشان ناشی می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۴۳۱). درباره این ابهام لازم است توجه شود که: اولاً، در اینجا نیز مبهم باید لابشرط لحاظ شود، تا بتواند خصوصیت هریک از مراتب (کمال و نقص) خود را قبول نماید و نسبت به آن‌ها مشتبه باشد. ثانیاً، بحث در اینجا در مفهوم کلی مشکک است، ولی در حقیقت مشکک (که وجود است) نیز می‌تواند جریان داشته باشد. ثالثاً، خصوصیتی که اینجا از لابشرطیت و به تعبیر دیگر ابهام در وجود موردنظر

مطلب دیگر که برای نفی این احتمال می‌توان به آن استناد نمود، کلام خواجه نصیر در بیان خصوصیتی است که برای وجود وقتی مقسم واقع می‌شود، بیان می‌کند: «محال است که وجود را از حیث مطلق بودنش تقسیم کرد، زیرا هر شیئی از حیث آن خصوصیتی که دارد (مثلاً وجود مطلق از حیث خصوصیت اطلاقش) تقسیم شدنش به دو امر متباین که غیر از آن شیء باشند، محال است. پس وقتی وجود برای تقسیم شدن اعتبار می‌شود، نباید حیثیت اطلاق با آن اخذ شود، بلکه باید لایشرط (درحالی که تقیید خوردنش جایز باشد)، لحاظ و تقسیم گردد» (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۱۳). در اینجا خواجه تصریح می‌کند که وجود وقتی می‌تواند منشأ کثرت باشد که تقیید خوردنش جایز باشد، و این مطلب پوشیده نیست که اولاً، برای واجب‌الوجود در مقام ذاتش این خصوصیت قابل قبول نیست و ثانیاً، لحاظ کردن جواز تقیید برای حقیقت وجود همان وجود حق در فعلش است که ملاصدرا از آن به وجود منبسط یا وجود مطلق تعبیر می‌نماید.

احتمال سوم: مقسم حقیقتی غیر از وجود حق باشد. طبیعتاً هر حقیقتی منظور باشد، باید شرایط ذکر شده را دارا باشد. کسانی که این احتمال را مطرح می‌کنند، مصداق آن را مشخص نمی‌سازند و فقط متذکر اشکالی می‌شوند که چنین احتمالی آن را به دنبال دارد؛ به این بیان که لازم می‌آید حقیقتی اوسع از واجب‌الوجود و محیط بر او وجود داشته باشد و این محال است. آنچه اینجا تحقیق در موردش ضروری به نظر می‌رسد، تعیین مصداق یا احیاناً مصادیق این احتمال است، تا بتوان با دقت بیشتری وارد بحث شد. در ادامه، به این مطلب پرداخته می‌شود.

۲- مقسم واقع شدن «وجود منبسط»

اگر موجودات منحصر در مراتبی باشند که در تقسیم فوق ذکر شد، غیر از واجب‌الوجود، تنها حقیقتی که می‌توان احتمال مقسم بودن آن را مطرح نمود، «وجود منبسط» و به تعبیر دیگر «وجود مطلق» است. در ادامه، شرایط مقسم واقع شدن آن بررسی و در ضمن، قرائنی از کلام ملاصدرا ذکر می‌شود که این احتمال را تقویت می‌سازد. همچنین به اندازه‌ای که درخور بحث باشد، از مناقشاتی که امکان دارد بر این احتمال وارد شود، بحث خواهد شد.

یکی از شرایط مقسم، وحدتش با خصوصیتی است که ذکر شد؛ یعنی، وحدتی که وحدت نوعی و جنسی و نیز اعتباری و زائد بر ذات واحد نباشد که برخی از آن به وحدت حقه تعبیر نموده‌اند. در مورد وحدت وجود منبسط، مرحوم سبزواری در تعلیقه‌اش بر کلام ملاصدرا در الشواهد الربوبیه می‌نویسد: «فعل خداوند متعال، وجود منبسط است که به نام‌های «فیض مقدس»، «رحمت واسعة»،

عام و مطلق وجود است، نه حقیقت خاص آن» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۶۴). این درحالی است که وی حکم تمامی تقسیم‌ها برای وجود را یکی می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۷). با وجود این، به دلیل مفاسدی که این احتمال به بار می‌آورد و همچنین با توجه به تصریحات ملاصدرا درخصوص مقسم بودن حقیقت وجود، این احتمال نمی‌تواند صحیح باشد. او درباره چنین فرضی (که از حقیقت وجود، مفهوم آن منظور باشد) می‌نویسد: «اگر مراد مفهوم مصدری وجود باشد، این مفهوم هیچ اقتضایی ندارد (نه وجوب و نه امکان) و مانند دیگر اوصاف، از عوارضی است که نیازمند غیر خودش است و در این صورت هیچ چیزی از آن نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد و حتی نمی‌تواند از موجودات خارجی باشد، زیرا فقط یک اعتبار عقلی است. اگر درجایی گفته می‌شود این معنی عین واجب و زائد بر ممکن است، به این معناست که ذات حق تعالی، قطع نظر از غیرش، مصداق است برای حکم به اینکه او موجود است، به خلاف ممکنات که وقتی می‌توان به آن‌ها اطلاق موجود کرد که با غیرشان لحاظ شوند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۹).

احتمال دوم: منظور از حقیقت وجود در مقسم، واجب‌الوجود باشد. عبارات متعددی از ملاصدرا هست که این احتمال را تقویت می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۴؛ ج ۲، ص ۳۰۰؛ ۱۳۹۰، ص ۱۷۲). این حقیقت به دلیل تام بودنش، هم شمولیت را داراست و هم وحدت را. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، این نکته است که وجود واجب‌الوجود چگونه اعتبار شود که اتحادش با دیگر مراتب فساد را در پی نداشته باشد. اتحادی که ملاصدرا این گونه از آن صحبت می‌کند: «حقیقت وجود اگرچه حقیقتی واحد و نوعی بسیط است که نه جنس دارد و نه فصل و نه معروض کلیت و عموم می‌شود و نه معروض جزئیت و خصوص و تعدد از ناحیه ذاتش است، اما این حقیقت، بین تمام موجودات مشترک و با آن‌ها متحد است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۶۸).

با مراجعه به خصوصیتی که برای اولین مرتبه از وجود (واجب‌الوجود) ذکر شد و با توجه به اینکه ملاصدرا وجود در او را بشرط لا لحاظ نموده است، این اعتبار با اتحاد با دیگر مراتب سازگاری ندارد. به همین دلیل نمی‌توان گفت مقسم، واجب‌الوجود با خصوصیتی است که این مرتبه داراست. برخی از حکما برای دور کردن چنین موانعی، سعی کرده‌اند کلام عرفا را در اینجا تطبیق داده و بگویند مقسم، وجود واجب‌الوجود است، ولی من حیث هو هو و لایشرط از هر قیدی به گونه‌ای که وجود بشرط لا مرتبه‌ای از مراتب (مرتبه احدیت) این حقیقت است (آشتیانی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۴؛ آشتیانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۶۳؛ ج ۹، ص ۴۵۳).

بودن نیست، و بین وجود بشرط لا شیء که مرتبه احدیت نزد عرفا است و تمام حقیقت واجب نزد فلاسفه است، تفاوت است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۰۹). صدرا یکی از مراتب کلی برای وجود در اصطلاح عرفا را این‌گونه شرح می‌دهد: «اگر حقیقت وجود لابشرط شیء و لابشرط لاشیء در نظر گرفته شود، هویتی که در همه موجودات ساری است و جریان دارد، خواهد بود» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۱۱). یکی از عبارتهای ملاصدرا که درخور توجه است، این است که او می‌گوید: «اگر وجود لابشرط مجرد از هر خصوصیتی اعتبار شود، به‌گونه‌ای که وجود بحت شود، لازم نمی‌آید که معنای این اعتبار (وجود بحت) معنای دیگری باشد، تا اینکه لفظ وجود بر آن و بر مطلق وجود (وجود لابشرط)، مشترک لفظی باشد» (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۹۷). در جایی دیگر وجود واجب را به این نحو توصیف می‌کند: «واجب‌الوجود وجود صرف و به شرط مجرد بودنش از همه زوائد است، نه اینکه لابشرط شیئی باشد» (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۲۵). مطالب قابل توجه در این عبارات: اولاً، وجود لابشرط، منبسط و ساری در تمام موجودات است؛ ثانیاً، این وجود غیر از وجود بشرط لا است؛ ثالثاً، می‌توان از وجود لابشرط به وجود بشرط لا رسید، بدون اینکه نیازی باشد دو معنا برای وجود در نظر گرفته شود؛ رابعاً، واجب‌الوجود بشرط لا است و لابشرط نیست.

آنچه از این چهار نکته می‌توان به‌راحتی استفاده نمود اینکه وجود لابشرط در فلسفه صدرا همان وجود منبسط است، زیرا خصوصیات منبسط بودن، شمولیت و سرایت در همه موجودات در کلام او فقط برای وجود منبسط به‌کار می‌رود. علاوه بر اینکه تصریح می‌کند که این وجود غیر از وجود حق تعالی است. اما مطالب وی در مورد «وجود لابشرط» به این موارد خلاصه نمی‌شود بلکه در مواردی تصریح می‌کند که وجود لابشرط نزد عرفا، حقیقت حق تعالی است. حال آیا از نظر ملاصدرا «لابشرط» در خصوص وجود حق متفاوت از «لابشرط» برای وجود منبسط است؟ آیا می‌توان گفت ملاصدرا لابشرطیت را هم برای وجود منبسط و هم برای وجود حق، باور دارد که در این صورت لابشرط را دارای دو معنا دانست؟

همان‌طور که گذشت، ملاصدرا بین وجود لابشرط و وجود بشرط لا فرق گذاشته است: وجود لابشرط را وجود منبسط و بشرط لا را واجب‌الوجود (وجود حق) معرفی می‌نماید. او در مواردی که این فرق را بیان می‌کند، اشاره‌ای به این مطلب نیز دارد که عرفا و صوفیه وجود حق را لابشرط می‌دانند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۲۰) اما در مورد تفاوت این لابشرط با لابشرطی که برای وجود منبسط است، سخنی نگفته است و حتی همان لابشرطی را که در کنار بشرط لا گذاشته است و تصریح می‌کند که وجود حق، بشرط لا است، به

«کلمه کُن» و غیره نیز خوانده می‌شود. وجود منبسط واحد است، همان‌طور که خداوند در قرآن فرمود: «و ما امرنا الاً واحده» و به اقتضای اصل سنخیت برای او وحدت حقه ظلیه است، همان‌طور که برای ذات حق، وحدت حقه حقیقیه است. حاصل شدن این وجود از حق تعالی، حاصل شدن همه وجودات است (چه جوهر باشند و چه عرض). پس هنگامی که وجود منبسط از اطلاقی که دارد، قید بخورد و به ماهیات و اعیان اضافه شود، ماهیات نیز موجود می‌شوند. اما با این‌حال حکم و اثری که به نفس ذاتش دارد از او سلب نمی‌شود» (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۵۳۴ و ۵۴۷-۵۴۶) سبزواری آن را ماهیت انسان کبیر می‌داند (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۵۴۶). این نوع وحدت برای وجود منبسط در عبارات خود ملاصدرا نیز یافت می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۳۳۰-۳۲۸؛ ۱۳۹۰، صص ۱۸۹-۱۸۸). از دیگر شرایط مقسم ابهام آن است. با توجه به توضیحاتی که در مورد این شرط بیان شد، آنچه در مورد مبهم بودن وجود منبسط باید بررسی گردد، سه امر است: لابشرطیت، شمولیت و اتحاد. در ادامه، این سه امر به‌صورت جداگانه بررسی خواهد شد:

۲-۱- لابشرط بودن وجود منبسط

فلاسفه به‌خصوص در قرن حاضر، به لابشرط بودن وجود منبسط تصریح دارند (عمادالدوله، ۱۳۶۳، ص ۱۷۴). آنان لابشرط را به دو قسم تقسیم کرده (لابشرط مقسمی و قسمی)، وجود منبسط را لابشرط قسمی می‌دانند (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۹، ص ۴۵۴؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱۰، صص ۱۶-۱۴).

برای اینکه اثبات شود در فلسفه ملاصدرا وجود منبسط لابشرط است تنها کافی است (همان‌طور که گذشت) شمولیت و اتحاد با همه موجودات برای آن در فلسفه وی ثابت شود و این اثبات در قسمت‌های بعدی خواهد آمد اما آنچه باید در اینجا پاسخ داده شود این است که آیا در آثار صدرا نیز می‌توان دو نحوه لابشرط یافت؟ تصریحی به دو قسم بودن لابشرط از جانب ملاصدرا و شارحین نزدیک به عصر او نشده است با وجود این، ملاصدرا از وجود لابشرط بحث به میان می‌آورد. عبارات او در این‌باره به این شرح است: «آنچه به واحد بودنش حکم می‌شود، درحالی که منبسط است و در همه موجودات سریان دارد، وجود مطلق است که لابشرط اعتبار می‌شود. شمول و انبساط این وجود مثل مفاهیم کلی نیست، زیرا او جزئی حقیقی و دارای مراتبی متفاوت است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۱). وی در بیان فرق بین وجود لابشرط و بشرط لا می‌نویسد: «بین وجودی که لابشرط اخذ شود؛ یعنی، همان طبیعت وجود که شمول و انبساطش به اعتبار کلی و وجود ذهنی

لاست و فقط حکایت از سعه وجودی او می‌نماید، صحیح می‌داند. بحث دیگری که برای تکمیل بحث در اینجا ارائه می‌شود، پاسخ به این سؤال است که با توجه به اینکه برخی لایشرطیت در وجود منبسط را لایشرط قسمی تفسیر می‌کنند، آیا «لایشرط» در کلام ملاصدرا نیز به همین نحو اعتبار می‌شود. در فرق لایشرط قسمی و مقسمی گفته شده است که در لایشرط قسمی، وجود، مقید به لایشرطیت است، ولی در مقسمی حتی به این شرط نیز مقید نیست. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد و در تفسیر این تفاوت ملحوظ گردد، این مطلب است که لایشرطیتی که ملاصدرا مطرح می‌کند، مشروط به مطلق بودن و یا عدم مطلق بودن نمی‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۱)؛ یعنی هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود، او را مقید نمی‌سازد و همه مراتب وجود، شئون وی هستند. او هم با هویت واجبی است و هم با هویت امکانی و هیچ کدام آن را محدود نمی‌سازند. معیت وی با وجود واجبی به نحو عینیت و معیت با هویت امکانی مشوب به عوارض امکانی است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۶، ج ۶، ص ۴۸۸).

۲-۲- شمولیت وجود منبسط

شمولیت و اتحاد وجود منبسط با اشیای دیگر، از عبارت‌هایی که برای لایشرط بودن آن ذکر شد به دست می‌آید. با این حال ملاصدرا به شمولیت وجود منبسط تصریح می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۳۱؛ ۱۳۹۰، ص ۱۳۵) و وجود منبسط (که از نظر او همان وجود لایشرط است)، هم همراه با وجود واجبی و هم همراه با هویت امکانی معرفی می‌نماید (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۰). ملاصدرا درباره اینکه چگونه وجود لایشرط (وجود منبسط) شامل وجود بشرط لا نیز می‌شود، می‌نویسد: اگر وجود لایشرط مجرد از هر خصوصیتی در نظر گرفته شود، به گونه‌ای که فقط وجود محض باشد، لازم نمی‌آید معنای به دست آمده، معنای دیگری باشد (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۹۸). سخن وی بیانگر این است که اولاً با تجرید و تنزیه وجود لایشرط از هر تعین و خصوصیتی می‌توان به وجود بشرط لا رسید؛ ثانیاً نوعی عینیت بین آن دو برقرار است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۲۴-۲۳) به نحوی که فقط در تحلیل عقلی می‌توان بین آن دو فرق گذاشت. نمونه این عینیت را ملاصدرا در بحث عینیت صفات و ذات حق مطرح می‌کند: معنای عینیت صفات نزد محققان از حکما عبارت از این است که وجود حق تعالی در مرتبه ذاتش و بدون ضمیمه کردن معنایی و یا بدون اعتبار کردن کیفیت و حالتی، غیر از ذات، مصداق برای حمل مفهومات این صفات باشد ... و شکی برای کسی نیست که مفهومات این صفات و معانی

وجود حق از نظر عرفا نسبت داده است. این مطلب می‌تواند قرینه‌ای باشد که او نه تنها از دو نوع لایشرط صحبت نمی‌کند، بلکه لایشرط را با همان خصوصیتی که برای وجود منبسط ذکر کرده است، به عرفا (در مورد وجود حق) منسوب می‌کند.

علاوه بر این قرینه، ملاصدرا علت اینکه عرفا حقیقت حق را لایشرط می‌دانند، اطلاق خاصی معرفی می‌کند که حق تعالی دارد. این اطلاق خالی از هر قیدی است که باعث هرگونه شرطی شود، حتی اگر این شرط برای تنزیه خداوند از ماهیات باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۰۹). نتیجه اینکه چون بشرط لا نیز، خود شرط و قیدی برای خداوند است، پس مناسب او نیست و بهترین عنوان همان لایشرطیت است. اما ملاصدرا این سخن را قبول ندارد و اذعان می‌کند که اطلاقی که در بشرط لا بودن حق تعالی است، امری سلبی است و سلب کردن همه اوصاف و احکام از حقیقت ذات او، همچنین عدم تقید به هر تعین و اسم و غیره را لازم دارد. حتی حق تعالی به این سلب‌ها نیز قید نمی‌خورد، زیرا امری اعتباری و عقلی‌اند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۲۷). به بیان دیگر، وقتی گفته می‌شود حقیقت بشرط لا، نفس آن حقیقت اراده می‌شود و این شرط از عدم شرط و تقیید حکایت می‌کند و فقط نقش عنوان برای آن معنون را دارد، نه اینکه حقیقتاً تعینی را برای آن به دنبال آورد (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۰). از طرفی دیگر او تصریح می‌کند که اگر اطلاقی که در وجود حق است، به نحو «لایشرطیت» (که مختص وجود منبسط است) تفسیر شود، مفاسد قبیحی بر آن لازم می‌آید و سبب عقاید گمراه‌کننده‌ای همچون الحاد و حلول خواهد شد و همچنین لازم می‌آید حق تعالی به صفات ممکنات متصف شود و محل نقائص و حادثات گردد. پس از نظر وی تنزیه صرف و تقدیس محض (که در بشرط لاست) ضروری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۳۰). بنابراین او لایشرطیت را فقط برای وجود منبسط به اثبات می‌رساند و حتی سعی دارد اطلاق در کلام عرفا برای وجود حق را نیز به تفسیری که برای بشرط لاست، نزدیک کند. با این اوصاف اگر از لایشرطیت وجود حق، در کلام عرفا، عدم تحدید و ضیق شدن وجود مراد باشد و سعه وجودی‌اش را بیان کند، همان بشرط لائی خواهد بود که حکما (حتی خود صدرا) اراده کرده‌اند (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۰) اما اگر انبساط و سریان در تمامی موجودات و متحد شدن با آن‌ها را در پی داشته باشد (همان‌طور که در وجود منبسط است)، مورد قبول ایشان نخواهد بود. نتیجه اینکه ملاصدرا وجود لایشرط (به معنای خاصی که ذکر می‌کند) را فقط برای وجود منبسط ثابت می‌داند. وی لایشرطیت را برای حضرت حق تنها به همان معنای اطلاقی که برای بشرط

تعبیر عینیت برای خداوند با این ظلّ به کار برده می‌شود (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۲) چنانکه گفته می‌شود ظلّ یک شیء عین آن است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۹۷). ملاصدرا می‌نویسد: عالم شناخته نمی‌شود، مگر به اندازه آنچه از ظلّ شناخته می‌شود و مجهول می‌ماند از حق تعالی به اندازه آنچه از حق در ظلّ مجهول است. بنابراین، از جهت اینکه او ظلّ حق تعالی است، خداوند به وسیله او شناخته می‌شود و از جهت آنکه حقایق از شخصی که ظلّ از او امتداد می‌یابد، در ظلّ مجهول است، حق تعالی نیز مجهول می‌ماند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۲۹۳-۲۹۲). در نتیجه وجود منبسط از جهت ظلّیت (مانند آینه) وجه حق را نشان می‌دهد (نوری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۳) و اضافه اشراقی به حضرت حق است (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۳۰۱) و هویتی جز فنای در شخص صاحب این ظلّ ندارد و عین اوست.

مقدمه سوم: وجود منبسط به اعتبار اضافه و ظلّ بودنش، هویتش در طرفین اضافه نشان داده می‌شود و از این جهت صحیح نیست هویت مستقلی در کنار طرفین اضافه برای او در نظر گرفته شود. با این حال از جهت تمایز و تعینی که در این ظلّیت پیدا می‌کند، از طرفین اضافه متمایز است و می‌توان برای او جهت استقلال در نظر گرفت و هویتی جدا از طرفینش لحاظ و به اعتبار موجود بودنش، آن را کنار دو مرتبه دیگر از موجود قرار داد.

بر اساس این مقدمات، اگر وجود منبسط مقسم باشد برای تقسیم مورد بحث برای موجود، یکی از اقسام واقع شدنش منافاتی با این مقسم بودن ندارد، زیرا بیان شد که وجود منبسط دو حیثیت دارد: از حیث وجود مطلق و لایشرط بودنش مقسم واقع شده، زیرا به عنوان ظلّ الهی، موجودات را می‌توان (مانند آینه) در او مشاهده نمود. اما از حیث خودش و تعینی که برایش هست، دارای هویتی مستقل است و یکی از اقسام به حساب می‌آید. حاجی سبزواری در نفی توهمی که در مورد محدودیت خداوند از مقسم و حقیقت وجود بودن وجود منبسط به ذهن می‌آید پاسخ می‌دهد: چگونه ذات احدی محدود شود در حالی که وجود منبسط ظهور اوست و ظهور یک چیز مابین با آن نیست و علیتی هم که در این بین است به معنای تشان است (یعنی وجود منبسط شأنی و طوری از وجود حق است) و وجودات همگی به سوی خداوندند و همه انوار به کُنه او برمی‌گردند (سبزواری، ۱۴۳۲، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۰۹).

۲-۳- اتحاد وجود منبسط

ملاصدرا در مواضع متعددی به اتحاد وجود منبسط با سایر موجودات تصریح می‌نماید (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۳۲۸ و ۳۳۲؛ ۱۳۹۰،

کلی انتزاعی‌شان که در عقل موجودند، با یکدیگر به حسب مفهوم و معنی مختلف‌اند، نه به حسب هویت و وجود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۱۶).

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد: اگر مراد از حقیقت وجود (مقسم) وجود منبسط باشد، چگونه می‌توان یکی از اقسام را نیز همین وجود دانست؟! البته اگر وجودی را که حکما، تمام حقیقت واجب می‌دانند (یعنی وجود بشرط لا) نیز مقسم قرار دهیم، سؤال برای این فرض هم تکرار خواهد شد. برای پاسخ به این سؤال مقدماتی نیاز است که در زیر اشاره می‌شود:

مقدمه اول: ملاصدرا از وجود منبسط تعابیر مختلفی دارد؛ از جمله، وجود مطلق (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۶)، مرتبه واحدیت (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۶)، حقیقت الحقایق (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۸) و ظلّ الهی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۲). جایی که او از وجود منبسط با عنوان «ظلّ الهی» یاد می‌کند، این گونه متذکر مراتب وجود می‌شود: موجود و وجود، منحصر در حقیقت واحد شخصی است که هیچ شریکی در موجود حقیقی بودن ندارد، و هر آنچه در عالم وجود غیر از واجب تعالی است، ظهورات ذات و تجلیات صفات اوست (و این صفات عین ذات حق‌اند). او با استناد به کلام عرفا می‌نویسد: آنچه غیر از الله است، در نسبت با او مانند ظلّ (سایه) برای شخص است، پس «ما سوی الله» ظلّ الله است. این ظلّ، عین نسبت و اضافه وجود به عالم است. محل ظهور این ظلّ الهی، اعیان ممکنات است و به اندازه‌ای که این ظلّ در اعیان گسترده شده باشد، ذات الوهیت ادراک می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۲). ملاصدرا در این عبارت نیز سه مرتبه برای وجود ذکر می‌نماید: ۱- مرتبه وجود حق (که وجود در او منحصر است)، ۲- اعیان ممکنات (که فی‌نفسه معدوم‌اند و در نسبت و اضافه به وجود حق (که این نسبت همان ظلّ الله است) بالعرض موجود می‌شوند) (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۹۲) و ۳- ظلّ الله که به خود اضافه حق به اعیان ممکنات گفته می‌شود. مقدمه دوم: خصوصیتی که در اعتبار ظلّیت، برای وجود منبسط ذکر می‌شود، حاکی از حیثیت خاصی برای آن است و از این حیثیت، وجود منبسط صرفاً اضافه و نسبتی است که بین دو امر واقع می‌شود که از یک طرف سبب ظهور و تحقق آن‌ها (اعیان ممکنات) است که فیض وجود حضرت حق است و از طرفی دیگر علم و شناختی از واجب تعالی (که همان وجود واحد و حقیقی است)، به دست نمی‌آید، مگر به واسطه همین ظلّ که موجود است به وجود خداوند، نه به ایجاد او. وجود منبسط از کُنه ذات حضرت حق و آلت برای لحاظ و شناخت اوست و ظهوری مستقل برای او نیست. از این رو

۱۳۹۰، ص ۱۳۵؛ ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۳۰؛ ج ۶، ص ۱۱۶). ملاصدرا برای مفهوم وجود بیشتر از عبارت «عام» و «کلی» استفاده می‌نماید. ثانیاً، صدرا بین وجود مطلق که برای واجب تعالی است و مطلق که برای وجود منبسط است، تفاوت گذاشته است. از نظر وی اطلاق در وجود حق یک معنای تنزیهی و سلبی دارد و به معنای موجود صرف و بحث بودن است و هیچ معنایی با آن جمع نمی‌شود. این همان معنای بشرط لاست و در وجود منبسط به معنای شمولیت و اتحاد با دیگر اشیاء است که همان معنای لابشرط بودن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۳۰؛ ج ۳، ص ۳۲۷). شاید بتوان گفت همین اختلاف در معنای مطلق بودن این دو، سبب شده است که ملاصدرا وجود حق را به شرط اطلاق معرفی کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۱) زیرا این به شرط اطلاق بودن (اطلاق به معنای سلب همه اشیاء و وجود بحث بودن) بیان ذات خداوندی است که از قید خوردن به خود این سلب نیز بری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۲۷).

آنچه مناسب است در اینجا مورد بررسی قرار گیرد این است که ملاصدرا موضوع فلسفه را «وجود مطلق» معرفی می‌نماید (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۴؛ ۱۳۹۰، ص ۱۴۱؛ ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳)، مقصود وی از این وجود مطلق چیست.

در جواب گفته می‌شود: اولاً، مراد از وجود مطلق در موضوع فلسفه و حکمت نمی‌تواند مفهوم عام بدیهی باشد، زیرا در این صورت بسیاری از مطالب این علم مانند وجوب ذاتی و وحدت حقه و غیره از آن خارج می‌شود. علاوه بر اینکه شایسته‌ی حکیمی که شأنش بحث از حقایق است، این نیست که از مفهوم بما هو مفهوم بحث کند (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۴۵۶). ثانیاً، ملاصدرا تصریح می‌کند که وجود واجب نمی‌تواند موضوع برای حکمت الهی باشد، زیرا وجود واجب از مسائل این علم است (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص ۱۴۲) پس در این صورت وجود مطلق به معنایی که برای واجب تعالی است، نیست. مرحوم سبزواری نیز می‌نویسد: مراد از وجود مطلق در موضوع فلسفه، وجود بشرط لا نیست، زیرا لازم می‌آید حکمت فقط الهیات بالمعنی الاخص باشد (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۴۵۶). نتیجه اینکه وجود مطلق در اینجا همان وجود منبسط است که موضوع حکمت الهی واقع می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت مراد از آن، حقیقت وجود لابشرط است (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۴۵۶) و با توجه به اینکه در مطالب گذشته ثابت گردید که در حکمت متعالیه، وجود لابشرط فقط وجود منبسط است، پس موضوع فلسفه، وجود منبسط است. علاوه بر اینکه وقتی مقسم واقع شدن وجود منبسط تبیین و نحوه عینیت آن با وجود بشرط لا واجبی تشریح شد، دیگر مانعی برای موضوع بودنش نمی‌ماند.

ص ۱۳۵). در ضمن مباحث قبلی نحوه این اتحاد توضیح داده شد. آنچه باید درباره اتحاد وجود منبسط با واجب تعالی مورد توجه قرار گیرد، اتحاد به نحو عینیت بودن آن دو است. توضیحات این عینیت گذشت و شواهدی از متن ملاصدرا ارائه گردید (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۲۳-۲۴؛ ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۹۷). جهت تکمیل بحث ذکر این مطلب سودمند است که ملاصدرا رابطه علیت به معنای ایجاد، بین واجب‌الوجود و وجود مطلق را قبول ندارد و به‌طور کلی علیت را به تشآن و تطوّر رجوع می‌دهد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۲۹۴-۲۸۶ و ۳۰۰؛ ۱۳۶۶، ص ۳۳؛ ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۳۹۳). مرحوم یزدی اردکانی در تقریر نظر ملاصدرا متذکر نکات مهمی در این باب می‌شوند. او می‌نویسد: «برای کسی که به طریق ملاصدرا آشنایی دارد این نکته مخفی نیست که: صحیح نیست که گفته شود او قائل به صادر حقیقی بودن وجود منبسط است. شاید مراد او در جایی که وجود منبسط را صادر اول معرفی می‌کند، این باشد که وجود منبسط طور اول از وجود اول است و بقیه موجودات از اطوارش‌اند. پس آنچه در اطوار وجود ادراک می‌شود، وجود منبسط است که غیر وجود حق است، زیرا طور شیء از جهتی غیر آن شیء است... پس مرادش از صادریت این نیست که در واقع او هویت مستقلی از هویت واجب است، به نحوی که وجودش از واجب نشئت گیرد، آن‌هم نشئت گرفتن معلول از علت» (یزدی اردکانی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۵). به همین دلیل با اینکه از جهتی وجود منبسط غیر از وجود حق است، ولی در حقیقت عین اوست.

همان‌طور که در تطبیق شرایط مقسم واقع شدن برای وجود منبسط ملاحظه شد، وجود منبسط نه‌تنها شرایط را برای مقسم بودن داراست، بلکه شواهدی از کلام ملاصدرا و شارحان او یافت می‌شود که این احتمال را به‌یقین تبدیل می‌سازد.

۳- موضوع حکمت متعالیه بودن وجود منبسط

در حکمت متعالیه مطلق وقتی قید برای وجود قرار گیرد، سه معنا می‌تواند داشته باشد: مفهوم عام بدیهی وجود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، صص ۲۵۶، ۱۲۵؛ ۲۵۷؛ ج ۳، صص ۲۵۲؛ ۱۳۹۰، ص ۱۴۴)، وجود منبسط (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۳۲۶، ۳۲۸ و ۳۳۱) و وجود حق تعالی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، صص ۳۲۱ و ۳۳۰؛ ج ۳، ص ۳۲۷). آنچه در مورد این معانی باید ذکر شود:

اولاً، مطلق که برای مفهوم وجود به‌کار می‌رود غیر از مطلق است که برای وجود حق و وجود منبسط استفاده می‌شود، زیرا مطلق در مورد اول اطلاق مفهومی است و به مفاهیم کلی و عام مربوط است و ملاصدرا کراراً این دو را از یکدیگر جدا کرده است (ملاصدرا،

واجب‌الوجود و وجود منبسط. واژه اطلاق در هریک از این سه، معنای خاصی دارد: در مفهوم عام بدیهی، اطلاق به معنای کلیت و شمول مفهومی است. در مورد واجب، اطلاق به معنای صرف و محض بودن و به تعبیر دیگر سلب همه اشیاء از او و بشرط لا بودن است. اطلاق در وجود منبسط ملازم با همان معنای لابشرطیت است. در این مقاله اثبات شد که با قرائنی که وجود دارد، می‌توان این نظریه را تقویت کرد که منظور از وجود مطلق در موضوع علم الهی (فلسفه) و لا اقل حکمت متعالیه، وجود منبسط است. در این صورت می‌توان در مورد حکمت صدرایی این ادعا را نمود که تمامی مسائل از لوازم و عوارض ذاتی وجود لابشرط محسوب می‌شود، خصوصاً احکام کلی وجود مانند وحدت، اصالت، تشکیک و ... بر همین اساس، بازخوانی فلسفه ملاصدرا با این رویکرد می‌تواند نتایج متفاوت حاصل کند و در برخی مسائل مانند «برهان صدیقین» تقریری نو ارائه نماید. یکی از مسائل مهم دیگری که در این مقاله بیان شد، این است که ملاصدرا وجود حق تعالی را «بشرط لا» می‌داند.

یادداشت‌ها

۱. «العلم عندنا كما مر مرارا نفس الوجود الغير المادی و الوجود لیس فی نفسه طبیعاً کلیةً جنسیةً أو نوعیةً حتی ینقسم بالفصول إلى الأنواع أو بالمشخصات إلى الأشخاص أو بالقیود العرضیة إلى الأصناف»
۲. مثلاً، در تقسیم حیوان به انسان و اسب و... گفته می‌شود: یک نوع از حیوان، انسان است و یا اسب است و یا... .
۳. البته با این تفاسیر باید در خصوص «کلی طبیعی» تدقیق بیشتری صورت گیرد و رای کسانی که می‌گویند لابشرط مقسمی یا قسمی است مورد مطالعه بیشتری قرار گیرد. (ر ک: حائری، ۱۳۷۵، صص ۱۴-۱۳)
۴. «بل ضرباً آخر من الوحدة لا يعرفه إلا کاملون» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۲)؛ «سریاناً مجهول التصور» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، صص ۱۳۵).
۵. مفهوم عام وجود را نیز می‌توان به عنوان یک احتمال مطرح کرد اما با مقدماتی که ذکر شد این احتمال طرد می‌شود.

برخی سعی دارند وجود لابشرط در موضوع فلسفه را به لابشرط مقسمی تفسیر کنند و مقصودشان همان حقیقت حق از نظر عرفاست (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص ۴۶۴). اما بیان شد که ملاصدرا وجود لابشرط را فقط وجود منبسط معرفی می‌کند و وجود واجب را بشرط لا (به آن معنایی که تشریح شد) می‌داند. بنابراین آنچه درباره وجود مطلق در موضوع علم الهی بحث می‌کند، تبیین خصوصیات وجود منبسط است. البته باید توجه داشت که موضوع واقع شدن آن از جهت ظل بودنش و نشان دادن آینه وار موجودات است و اگر این جهت در نظر گرفته نشود، محدود به وجود منبسط می‌شود که موجودی از موجودات است.

جمع‌بندی

ملاصدرا بیش از استفاده از هرگونه تعبیری در خصوص اعتبارات وجود، از عباراتی استفاده می‌کند که ارتباط مستقیم با مراتب سه‌گانه‌ای دارد که او از حقیقت وجود ارائه می‌دهد. حقیقت وجود دارای سه مرتبه است: واجب‌الوجود که وجود بشرط لا است، وجودات مقید که بشرط شی‌ءاند و وجود منبسط که لابشرط است. با توجه به اینکه وجود دارای حقیقتی واحد است و همه مراتب در این حقیقت مشترک‌اند و از طرفی با توجه به تصریحات ملاصدرا، نمی‌توان این اشتراک را فقط یک اشتراک مفهومی قلمداد نمود. بنابراین، باید به دنبال حقیقتی بود که اولاً، واقعیت داشته باشد، نه اینکه صرفاً مفهوم باشد. ثانیاً، واحد باشد و در همه مراتب، این وحدت حفظ شود. ثالثاً، دارای نوعی ابهام باشد که بتواند با همه مراتب جمع گردد. با بررسی این شرایط و لوازمی که در پی دارد، احتمالاتی برای مصداق واقعی حقیقت وجود (که حکم مقسم برای مراتب را دارد) پیش می‌آید که عبارت‌اند از^۵ واجب‌الوجود و وجود منبسط. با بررسی و تحلیل‌هایی که در این مقاله صورت گرفته است، این نظریه تقویت شد که واجب‌الوجود نمی‌تواند حقیقتی باشد که برای مقسم موردنیاز است، بلکه با توجه به عبارات و ادله موجود، وجود منبسط را می‌توان حقیقت مذکور دانست. بر این اساس، وجود لابشرط از دیدگاه ملاصدرا فقط وجود منبسطی است که خصوصیات لابشرطیت را داراست و البته با وجود بشرط لا از جهتی عینیت دارد و این عینیت مانع از برخی اشکالاتی است که بر این نظریه وارد می‌شود.

یکی از اوصافی که در فلسفه ملاصدرا برای وجود به کار رفته و شباهت زیادی با «وجود لابشرط» دارد «وجود مطلق» است. او وجود مطلق را به سه معنا استعمال می‌کند: مفهوم عام بدیهی وجود،

کتاب نامه

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۴۲۹ق). التصور و التصدیق. قم: زاهدی.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. ۹ جلد. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۰). الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة. قم: بوستان کتاب. چاپ ششم.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (بی تا). الحاشیة علی الهیات الشفاء. قم: بیدار.
 واحد العین، اسماعیل. (۱۳۸۱). شرح الحکمة العرشیة. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
 یزدی اردکانی، احمد بن محمد ابراهیم. (۱۳۹۶). نور البصائر فی حل مشکلات المشاعر. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
 سلیمانی امیری، عسگری. (۱۳۹۱). حقیقت وجود و ظهورات آن در حکمت متعالیة، معرفت فلسفی. سال دهم شماره دوم، صص ۷۴-۵۱.
 شریفی، حسام الدین. (۱۳۹۷). تقریری از وجود مطلق و مقید از دیدگاه ملاصدرا، جاویدان خرد. شماره ۳۴، صص ۷۳-۸۸.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). لسان العرب. ۱۵ جلد. بیروت: دار صادر. چاپ سوم.
 آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۷۰). شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. تهران: امیرکبیر.
 آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۸۰). شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
 آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۹۰). الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة (تعلیقات). قم: بوستان کتاب. چاپ ششم.
 جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). ریحق مختوم. قم: مرکز نشر اسرا.
 جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳). ریحق مختوم: شرح حکمت متعالیة. جلد ۱۰. قم: اسراء. چاپ پنجم.
 حائری، مهدی. (۱۳۶۱). هرم هستی. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
 حائری، مهدی. (۱۳۷۵). آگاهی و گواهی: ترجمه و شرح انتقادی رساله تصور و تصدیق. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ دوم.
 حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۹۶). شرح فارسی الاسفار الاربعة صدرالمتألهین شیرازی. جلد ۶. قم: موسسه بوستان کتاب. چاپ دوم.
 سبزواری، ملا هادی. (۱۳۹۰). الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة (تعلیقات). قم: بوستان کتاب. چاپ ششم.
 سبزواری، ملا هادی. (۱۴۳۲ق). شرح المنظومه. ۵ جلد. بیروت: موسسه التاریخ العربی.
 سبزواری، ملا هادی. (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (تعلیقات). بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم.
 طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰). نهایة الحکمة. قم: موسسه النشر الاسلامی. چاپ ششم.
 طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۸۳). مصارع المصارع. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل.
 عمادالدوله، امامقلی بن محمدعلی. (۱۳۶۳). کتاب المشاعر. تهران: طهوری. چاپ دوم.
 قمشهای، آقا محمدرضا. (۱۳۹۴). مجموعه آثار حکیم صهبای عارف الهی آقا محمدرضا قمشهای. قم: آیت اشراق.
 لاهیجی، محمدجعفر بن محمدصادق. (۱۳۷۶). شرح رساله المشاعر. تهران: امیرکبیر.
 مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲). مجموعه آثار استاد شهید مطهری. جلد ۹. تهران: صدرا. چاپ پانزدهم.
 مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۸). المنطق. قم: موسسه النشر الاسلامی. چاپ هفتم.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. ۷ جلد. قم: بیدار. چاپ دوم.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۹). مجموعه رسائل فلسفی (المشاعر). جلد ۴. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۳). شرح الهدایة الاثیریة. ۲ جلد. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.